

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبدالقادر گیلانی شیخی که بر او دروغ بسته شده است

مؤلف: شیخ الامین محمد حاج

ترجمه و تخریج احادیث: پدرام اندایش

نام کتاب: عبدالقادر گیلانی شیخی که به او دروغ بسته شده است.

مؤلف: شیخ الامین محمد حاج

ترجمه و تخریج احادیث: پدرام اندایش

ناشر: بوکان - انتشارات

نوبت چاپ: اول - پاییز ۱۳۹۶

چاپ: بوکان - رامان

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ریال

کلیه حقوق چاپ و نشر برای مؤلف محفوظ است.

مقدمه:

او عبدالقادر بن ابی صالح بن عبد الله گیلانی سپس بغدادی بود، در گیلان به دنیا آمده است و در سال ۴۸۸ در حالی که جوان بود به بغداد رفت. او در نزد استادانش مخصوصاً ابی سعد المخرمی فقیه شد. او در صفات الله ﷺ، بغض داشتن نسبت به بحثهای کلامی و اهل آن و قضا و قدر بر مذهب امام احمد بن حنبل رحمه الله بود. در تدریس جانشین استادش ابا سعید المخرمی شد و در آن مدرسه تدریس می نمود تا آن که وفات نمود.

ابن سمعانی درباره ی او گفته است: «او امام حنابلّه و استاد آنان در زمانش و فقیهی صالح و اهل خیر و دائماً ذکر گوینده و دائماً تفکر کننده بود و به سرعت اشک او جاری می شد».

شیخ عبدالقادر چهل و نه بچه داشت، بیست و هفت عدد از آنها پسر و بقیه دختر بودند.

شیخ عبدالقادر در سال ۵۲۰ موعظه نمودن را شروع نمود. در آن زمان بود که مردم او را قبول داشتند و به دیانت و صالح بودن وی اعتقاد داشتند و از سخن و موعظه‌ی او منفعت می‌بردند.

آنچه درباره‌ی شیخ عبدالقادر رحمه الله مشهور است و بر فقیه بودن و ثابت قدم بودن او در علم دلالت می‌کند، سخنی است که ابن رجب حنبلی رحمه الله آن را از موسی پسر شیخ عبدالقادر آن را بیان داشته است: «از پدرم شنیدم که می‌گفت: در یکی از سفرهایم به سرزمین‌ها، چند روزی در جایی مکث نمودم و آبی نیافتم. تشنگی من شدید شد، در این هنگام بود که ابری مرا در سایه‌ی خود قرار داد و از آن چیزی بر من نازل شد که شبیه شبنم بود، از آن سیراب شدم. سپس نوری

را دیدم که افق را روشن می نمود و صورتی برای من آشکار شد و از آن ندا داده شد: «ای عبدالقادر! من پروردگار تو هستم، تمامی حرامها را برای تو حلال نمودم. [یا گفت:] آن [حرامهایی] را که بر غیر تو حرام کردم». گفتم: أعوذ بالله من الشیطان الرجیم ای ملعون خفه شو! در این هنگام بود که نور تاریک شد و تصویر به دود تبدیل شد. سپس مرا خطاب قرار داده و گفت: «ای عبدالقادر! با علمت و با حکم پروردگارت و فقیه بودنی که در احوال منازل داری از دست من نجات یافتی. به این روش هفتاد نفر از اهل راه را گمراه نمودم». من نیز گفتم: برای پروردگارم [بر من] فضیلت و منت وجود دارد؛ گفت: به او گفته شد: چگونه فهمیدی که او شیطان است؟ گفت: با این سخنان که حرامها را بر تو حلال نمودم».

من نیز گفتم: کسی که اعتقاد داشته باشد که برای شیخ آنچه الله تعالی حرام نموده است، حلال می‌باشد یا آن که واجبی را که بر مخلوقات واجب است، مثل نماز از او برداشته است، همانا کفر ورزیده است.

آنچه دلیل بر فقاہت وی و تخصص او در آن دارد، حکایتی است که پسرش عبدالرزاق گفته است: «از طرف عجم از علمای بغداد فتوا خواسته شد. هیچ کس نتوانست جواب درستی به آنان بدهد. آن بدین صورت بود: علمای بزرگ درباره‌ی مردی که قسم خورده است تا زنش را سه طلاقه کند، چه می‌باشد؟ چنین شخصی باید عبادتی را برای الله ﷻ انجام دهد که عبادتی خاص می‌باشد و با عبادات دیگر مردم فرق داشته باشد، پس چنین شخصی [برای رهایی از این قسم] چه عبادتی را باید انجام دهد؟

گفت: آن به دست پدرم رسید و سریعاً جواب داد: به مکه برود، شروع به طواف کردن کند و به تنهایی یک هفته طواف نماید و در این صورت است که قسم او باطل می‌شود. گفت: در بغداد، هیچ شخصی که از او طلب فتوا می‌شود، [در آن زمان] شب ننمود [تا آن که جواب را پیدا کند]».

از طرف شیخ عبدالقادر کراماتی صورت گرفت و به دست او انسانهای زیادی توبه نمودند و اسلام آوردند.

افتراهایی که به شیخ عبدالقادر گیلانی رحمه الله نسبت داده شده است:

بر این شیخ افتراهای بزرگی بسته شده است و دروغهای زشتی به او نسبت داده شده است. کرامات و ادعاهای دروغی بر وی بسته شده است که نه عقل آنها را قبول می‌کند و نه دین، از آن دروغها این موارد می‌باشند:

۱. آنچه که صوفی مشرق به عبدالقادر گیلانی نسبت می‌دهند که در عالم وجود تغییر ایجاد می‌کند.
۲. به او نسبت می‌دهند که گفته است: «این پای من بر گردن هر ولیی قرار دارد». به این سخن نیز کفایت نکرده تا آنجا که می‌پندارند، این سخن را بر اساس امر رسول الله ﷺ به زبان آورده است.
۳. او را به قطب و غوث (فریادرس بودن) توصیف می‌کنند.
۴. به او نسبت می‌دهند که سماع حرامی داشته است. همان عملی که صوفیان آن را انجام می‌دهند و طبلهای خود را به صدا در می‌آورند.
۵. در ستایش او مبالغه می‌کنند و بر او دروغ می‌بندند.
۶. بسیاری از اعمالی که صوفیان انجام می‌دهند را به او نسبت می‌دهند.

۷. می‌پندارند او نایب الله تعالی در چرخاندن جهان می- باشد.

۸. او فریادرس، فریاد خواهان است.

۹. او بر روی هوا راه می‌رفته است.

۱۰. اگر اسم او بر کفن میت نوشته شود، آتش جهنم به آن میت هرگز نمی‌رسد.

این تعدا کمی از موارد بسیاری است که به او نسبت داده می‌شود و آب کمی است که در بین سیلاب وجود دارد.

دلایلی که این عقاید باطل صوفیان را رد می‌کند:

دلایل بسیاری وجود دارد که بیان کننده‌ی این است که این عقاید که صوفیان آن را به شیخ عبدالقادر نسبت می‌دهند، دروغ بوده و تهمت بزرگی می‌باشند. ولی قسمت کوچکی از آن را از روی تنگی زمان برای شما بیان می‌دارم:

شیخ عبد الرحیم البرعی سودانی در مدح عبدالقادر
گیلانی می گوید:

هو القطب والغوث الكبير هو الذی *** أفاض علی
الأکوان کالبحر والسیل

او قطب بوده و فریادرس بزرگی می باشد و بر عالم
وجود به مانند دریا و سیل جاری می شود

وعند ظهور الحال یخطو علی الهوی *** ویظهر شیئاً
لیس یدرک بالعقل

وقتی حال ظهور می کند، بر اساس عشق قدم بر می دارد
و چیزی آشکار می گردد که با عقل درک نمی شود

بأکفان من قد مات إن کُتِبَ اسمُهُ *** یکون له سترأ
من النار والهول

اگر کسی وفات کرد و بر کفن او اسم وی نوشته شود،
[آن اسم] پرده ای برای او از آتش جهنم و ترس [از آن]
می باشد

وکل ولی عنقه تحت رِجله *** بامر رسول الله یا لها
من رجل

هر ولیی گردنش زیر پای او می باشد و این به امر رسول
الله است. وای که چه مردی بوده است
جانشین انتخاب شده‌ی علی علیه السلام بوده است و به احسان،
حق و عدل حکم می کند.

دیگری دروغگویانه بر شیخ گیلانی رحمه الله افترا می -
بندد و می گوید:

مریدی لا تخف واشِ فانی *** عزوم قاتل عند القاتل
ای مریدم از خالکوب نترس! پس همانا من مصمم به
قاتلی در نزد قاتلی می باشم

طبولی فی السماء والأرض دقت *** وشاؤس السعادة
قد بدا لی

طبلهای من در آسمان و زمین به صدا در آمده است و
گوشه‌ی چشم خوشبختی بر من آشکار شده است

بلاد الله ملكی تحت حكمی *** وأوقاتى لقلبى قد

صفا لی

سرزمین‌های الله محل پادشاهی من است و زیر حکم

من می‌باشد و زمانهایم برای قلبم موجب صافی شدن،

شده است

نظرت إلى بلاد الله جمعاً *** كخردلة على حكم

اتصال

به تمامی سرزمین‌های الله نگریستم و به مانند خردلی

بود که بر حکم اتصال دلالت می‌کرد

أنا الجیلی محی الدین اسمی *** وأعلامی على رأس

الجبال

من جیلی هستم و محی الدین اسم من می‌باشد و

پرچمهای من بر قله‌ی کوه‌ها می‌باشد

همچنین می‌پندارند که او گفت:

إِنْ أَرْزَمَ أَهْلُ الزَّمَانِ عَلَى قَلْبِي *** وَأَنَا الْمَتَصَرِّفُ فِي
عَطَائِهِمْ وَمَنْعِهِمْ

مهارهای اهل زمان بر قلب من است و من هستم که در
عطا شدن به آنها و منع شدن از آنها تغییر ایجاد می‌کنم
همچنین می‌پندارند که او گفت:

إِنْ قَلْبُوبِ النَّاسِ فِي يَدِي
قَلْبُهُای مَرْدَمِ دَر دِسْتَانِ مِنْ مِی بَاشَد
إِنْ أَرَدْتُ صَرَفَهَا عَنْ مِی صَرَفْتُهَا
اِگَر بَخَوَاهِمِ آنَهَا رَا اَز خُودَمِ دُور مِی کُنَم
وَإِنْ أَرَدْتُ صَرَفَهَا إِلَی.
وَ اِگَر بَخَوَاهِمِ آنَهَا رَا بَه سُوی خُودَمِ مَتُوجِه مِی سَازَم

یکی از آنها گفته است: شیخ گیلانی فریادرس فریاد
خواهان می‌باشد و برای او حقی وجود دارد که در لوح
محفوظ ثبت شده است و او می‌تواند زن را تبدیل به
مرد کند.

بریلوی شیخ طریقت بریلویة در هند، پاکستان و بنگلادش گفت: شیخ عبدالقادر بر روی سر شاهدان در مجلسش بر روی هوا راه می‌رفت و می‌گفت که خورشید طلوع نمی‌کند، مگر آن که اول بر من سلام می‌نماید.

همچنین بریلوی گفت: شیخ عبدالقادر محل خوابش را بر عرش پهن نمود و عرش بر محل خواب او نزول پیدا کرد.

محل پیدایش این تهمتها و دیگر تهمتها:

محل پیدایش این تهمتهای بزرگ، که آفتی برای مردم شد و همچنین دیگر دروغهای زیادی که وجود دارد، کتابی است با صفحات زیاد در سه جلد که درباره‌ی مناقب شیخ عبد القادر نوشته شده است. آن را افسار گسیخته، نامنسجم، بدون پاک کردن و بدون فکر أبو الحسن شطونوفی مصری نوشته است. او همان کسی

است که این دروغها را درست کرده است و این کار وی بار گرانی بر گردن او [در روز قیامت] خواهد بود و کسی که از او تبعیت نماید، [ذره‌ای] از بار سنگین و طاقت فرسای او کم نخواهد شد.

حافظ ابن رجب حنبلی رحمه الله گفته است: «شیخ عبدالقادر رحمه الله در زمانش مرد بزرگی بود و بیشتر مشایخ آن زمان که از علماء و زاهدان بودند، او را بزرگ معرفی نموده‌اند. برای او مناقب و کرامات بسیاری وجود داشته است. ولی أبو الحسن شطرنوفی مصری درباره‌ی مناقب شیخ عبدالقادر کتابی سه جلدی نوشت که در آن برای وی نیکی‌ها و امور شگفت آوری را بیان کرده بود. برای دروغگو بودن او همین بس است که هر چه را که شنید، در آن آورد.

قسمتی از این کتاب را دیده‌ام. به قلبم نیکو نیامد که به چیزی در آن اعتماد کنم. فقط درباره‌ی وی چیزهایی را

نقل می‌کنم که در کتابهایی غیر از این کتاب مشهور و معروف می‌باشد. روایاتی زیادی درباره‌ی او وجود دارد که از انسانهای مجهول رسیده است و در آنها کج‌روی-ها، ادعاها و سخنان باطل زیادی وجود دارد که قابل شمارش نیستند و شایسته نیست تا آنها را به شیخ عبدالقادر رحمه الله نسبت داد. همچنین شخصی به نام کمال جعفر آدفونی یافتم که از شطنوفی مسائلی را آورده بود و او را در نوشتن این کتاب رسوا نموده بود».

بلایی که در بین صوفیان است، بزرگ می‌باشد و بدبختی آنها عظیم است، زیرا آنها بین [سند] صحیح^۱ و

^۱ - سند صحیح عبارت است از سندی که ۱- متصل باشد؛ یعنی راویان آن تک تک نفرات قبل از خود را دیده باشند و حدیث را از آنان شنیده باشند. ۲- تمامی راویان آن عادل باشند؛ جوامرد بوده و اهل دروغگویی و گناه نباشند. ۳- تمامی راویان آن ضابط باشند؛ حدیث را به خوبی در سینه‌ی خود حفظ کرده و یا آن را نوشته باشند. ۴- شاذ نباشد؛ حدیث بر خلاف حدیث صحیح

موضوع^۱ فرقی نمی‌گذارند، همچنین بین حق و باطل جدایی نمی‌اندازند. بلکه عقاید خود را به هواتف و مکاشفات و احادیث موضوع نسبت می‌دهند و این در حالی است که الله تعالی امت اسلام را با اهمیت دادن به سند متون از دیگر امتهای جدا نموده است و امت اسلام فقط حدیثی را قبول می‌کنند که سند آن قابل قبول باشد و راویان آن انسانهای مطمئن و عادل باشند.

به همین دلیل جمعی از علمای بزرگ گفته‌اند: این علم دین شما است، پس بنگرید که دین خودتان را از چه کسی می‌گیرید! علم چیزی نیست که از هر نویسنده یا کتابی یا هر کسی که ضد و نقیض سخن می‌گوید یا هر کسی که بین درست و نادرست فرق نمی‌گذارد، گرفته

دیگری با راوی قویتر نباشد. ۵- معلل نباشد: متن حدیث بیانگر منظور حدیث باشد. (مترجم)

۱- سند موضوع به سندی گفته می‌شود که حداقل یکی از راویان آن کسی بوده است که به پیامبر ﷺ دروغ می‌بسته است. (مترجم)

شود و همچنین از کسانی که بدعت ایجاد کرده‌اند و از هوای نفسشان تبعیت می‌کنند. این بر اساس سخن امام مالک رحمه الله می‌باشد.

منابعی که از آنها مسائل عبدالقادر گیلانی را برگزیده‌ام:

برای اهل علم منابعی وجود دارد که در آنها از این شیخ صحبت شده است و تعداد آنها بسیار است، ولی بر حسب مثال این موارد است:

۱. او دو تألیف دارد: «الغنیة لطالبی طریق الحق» و «فتوح الغیب»، البته در آنها احادیث ضعیف و موضوع زیادی وجود دارد.

۲. اموری که از او بیان کرده‌اند با مشایخی که قبل از او بوده‌اند، مخالفت می‌کند، مشایخی به مانند: جنید و ابراهیم بن ادهم و دیگران، همان کسانی که بر منهج اهل سنت و جماعت بوده‌اند.

۳. انحرافاتى را به او نسبت داده‌اند که از آنها این سخن
وى مى‌باشد: «پای من بر روی گردن هر ولى مى-
باشد»!! به خیالم هم خطور نمى‌کند که چنین سخنى را
گفته باشد.

۴. السیاحة والهيام فى البرية، لمخالفة ذلک لما جاء به
سید البرية.

سخنان اهل علم درباره‌ی شیخ عبدالقادر و آنچه به او
نسبت داده شده است:

اما ذهبى در پایان بیان زندگى نامه‌ی شیخ عبدالقادر
گفته است: «به طور کلی شیخ عبدالقادر دارای منزلت
بزرگى بوده است از او بعضى از سخنان و ادعاهایش
پذیرفته مى‌شود و الله وعده دهنده است و بعضى از
چیزهایی که به وى نسبت داده شد، دروغ مى‌باشد».

حافظ ابن کثیر رحمه الله درباره‌ی او گفته است: «برای
او راهی نیکو وجود داشته است. او غیر از زمانى که امر

به نیکی می نمود و یا از بدی نهی می کرد، سکوت می نمود. دارای زهد بسیاری بود و همچنین برای او حالت هایی صالح و مکاشفاتی وجود داشته است. از طرف تبعیت کنندگان از وی و یارانش درباره ی او سخنانی وجود دارد و سخنان، اعمال و مکاشفاتی را درباره ی وی بیان داشته اند که بیشتر آنها غلو می باشد. او صالح و باتقوا بود و کتاب های «الغنیة» و «فتوح الغیب» را نوشته است و در آنها چیزهای نیکی آورده است و در آنها احادیث ضعیف و موضوعی را آورده است و به طور کلی او از مشایخ بزرگ بود».

حافظ ابن رجب به آنچه درباره ی شیخ عبدالقادر گفته شده است، اعتراض کرده و گفته است: «آنچه شیوخ متأخر درباره ی راه علمای قبلی می گویند و در پی راه آنها می باشند، مانند حسن بصری و یارانش که دارای علم زیاد، عمل بزرگ، تقوای عظیم و زهد زیاد به

همراه ترس [از انجام گناهان در مقابل الله تعالی] و ترس [از عظمت و بزرگی الله متعال] و همچنین وجود، تواضع، غم، فروتنی و حقیر شمردن نفس و پوشاندن احوال، معارف، محبت و شوق و دیگر امور در آنها؛ شکی وجود ندارد که علمای متأخر آن را کوچکتر نشان می‌دهند و در حق آنها ظلم نموده و حقوق آنها را ضایع می‌گردانند. امر شایسته این می‌باشد که مردم را بر اساس منزلت آنها بیان داریم و حقوق آنها را برپا داریم و ارزش آنها را بشناسیم و برهانهای آنها را برپا داریم و الله تعالی برای هر چیزی منزلتی قرار داده است».

شیخ أبوالفرج ابن جوزی درباره‌ی احوال پیشینیان و علمای صدر اسلام دارای علم بسیاری بود و گفته است: «چه کسی در زمان او با وی برابری می‌کرد». همچنین او دارای انگیزه‌ی زیادی برای شناخت احوال آنها بود، همچنین میانه‌روی در شناخت آنها را در نظر داشت و

برای علمای متأخر اگر با راه آنها مخالفت می‌کردند، عذری را قبول نمی‌کرد و شدیداً از آنها ایراد می‌گرفت. گفته شده است: او کتابی نوشته است که در آن بسیاری از موارد را درباره‌ی شیخ عبدالقادر بیان داشته است. تا آنجا که گفته است: «شیخ عبدالقادر رحمه الله دارای سخنی نیکو درباره‌ی توحید و صفات، قدر و علومی که موافق سنت بود، می‌بود.

برای او کتابی است به نام «الغنیة لطالبی طریق الحق» و این کتاب معروفی است و همچنین او دارای کتابی بود به نام «فتوح الغیب»، این کتاب را شاگردانش در بسیاری از مجالس موعظه‌ی وی جمع‌آوری نمودند و او در مسائل صفات و قدر و مانند آن، به سنت تمسک داشت و به زیبایی هر چه تمام‌تر مخالفان خود را رد می‌نمود.»

شکی وجود ندارد کہ کامل بودن، خاص اللہ تعالیٰ بہ تنہائی می باشد و ہر کسی قسمتی از سخن او گرفتہ می شود و قسمتی از آن ترک می گردد، مگر رسول ﷺ. شایستہ کسی نیست کہ در دینش از مردانی تقلید کند یا آن کہ تمامی دین خود را از شخص خاصی غیر از رسول ﷺ بگیرد. شایستہ مسلمان است کہ سخن ہر انسانی را با ترازوی شریعت اندازہ گیری نماید و ہر چیزی کہ موافق قرآن و سنت بود آن را بپذیرد و ہر چیزی کہ با قرآن و سنت تضاد داشت آن را رد نماید و برای آن [بدعت] احترامی قائل نباشد.

اللہ تعالیٰ ما را بہ تبعیت از راہ محمدی و تمسک بہ سنت مورد رضایت وی امر نمودہ است و همچنین کنار گذاشتن تمامی طریقت های صوفی و غیر صوفی دارای بدعت و همچنین تمامی منہج های ایجاد شدہ توسط بشر، اللہ تعالیٰ می فرماید: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾

فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ﴿[الانعام: ۱۵۳]﴾ (این راه مستقیم من است، پس از آن تبعیت کنید و از راه‌های [دیگر] تبعیت نکنید که شما را از راه او جدا می‌نمایند)، فرستاده‌ی خیر خواه و امین او نیز فرموده است: «تَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِلَّةً كُلُّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا مِلَّةً وَاحِدَةً قَالُوا وَمَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي»^۱ (امت من به هفتاد و سه فرقه

۱- سنن ترمذی ۲۶۴۱؛ با همین معنا و سند صحیح حدیث دیگری وجود دارد (ابوداود ۴۵۹۹ و مسند احمد ۱۶۹۳۷) که بجای آن که پیامبر ﷺ بفرماید که «کسانی که بر آنچه مثل امروز من و صحابه‌ی من است، می‌باشند» فرموده است: «کسانی که بر جماعت می‌باشند» و جماعت همان کلمه‌ای که در عبارت اهل سنت و جماعت از آن استفاده می‌شود، به این معناست که از شخص خاصی تبعیت نمی‌کنند و بر خلاف لفظ حزب و پیرو شدن می‌باشد، در واقع آن عده‌ای از مسلمانان که بر جماعت بمانند و با پیروی از کسی دین خود را از بقیه جدا نکنند، همان اهل جماعت

تقسیم می‌شوند، تمامی آنها به سوی آتش جهنم می‌روند، مگر یک ملت، گفتند: آنان چه کسانی هستند ای رسول الله! فرمود: «کسانی که بر آنچه مثل امروز من و صحابه‌ی من است، می‌باشند». پس کسی که بر راهی باشد که رسول الله ﷺ و صحابه‌ی گرامی او بر آن

یا همان فرقه‌ای هستند که اهل نجات می‌باشند، در تأیید این حدیث دو آیه‌ی قرآن نیز وجود دارد. الله تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتُ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۹] (کسانی که دین خودشان را جدا کردند و پیرو [شخص خاصی] شدند، ذره‌ای از آنها نیستی و فقط امر آنها به الله [تعالی] باز می‌گردد، سپس [در روز قیامت] آنها را از آنچه انجام می‌دادند باخبر خواهد نمود). همچنین الله متعال می‌فرماید: ﴿... وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ [الروم: ۳۱-۳۲] (... و از مشرکان نباشید! * از کسانی که دیشان را جدا کردند و پیرو [شخص خاصی] شدند، [آگاه باشید که] هر حزبی به واسطه‌ی آنچه در نزد آنان است، مسرور می‌باشند). (مترجم)

بوده‌اند، نجات می‌یابد و کسی که با آنها مخالفت ورزد
او هلاک می‌شود و زیان‌کار می‌گردد.

[در اینجا لازم دیدم که حدیث دیگری را بیان داریم،
زیرا شیوخ صوفی می‌گویند: «این مسائلی که ما به دین
اضافه می‌کنیم یا کم می‌نماییم، بدعت حسنه می‌باشد».
این را باید بگوییم که ما در اسلام بدعت حسنه نداریم،
زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «كُلُّ بِدْعَةٍ ضَالَّةٌ»^۱ (هر
بدعتی گمراهی می‌باشد). آنان برای این حرف خود به
حدیثی استناد می‌کنند که پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ
سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ

^۱ - صحیح مسلم ۲۰۴۲؛ سنن ابوداود ۴۶۰۹؛ سنن نسائی ۱۵۷۸؛
سنن ابن ماجه ۴۲ و ۴۵ و ۴۶؛ مسند احمد ۱۴۳۳۴ و ۱۷۱۴۴ و
۱۷۱۴۵ و شیخ آل‌بانی و شیخ شعیب الارنؤوط اسناد آن را صحیح
دانسته‌اند.

بِهَا بَعْدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْءٌ»^۱ (کسی که سنت حسنه‌ای را در اسلام ایجاد نماید و برای او اجر انجام آن و اجر کسانی که آن را انجام می‌دهند، وجود دارد و ذره‌ای از اجر آنها (انجام دهندگان آن) کم نمی‌شود). ولی این حدیث درباره‌ی کسی است که سنت پیامبر ﷺ را زنده نماید و یکبار پیامبر ﷺ آن را هنگامی که شخصی صدقه داد و دیگران از وی تبعیت نمودند، به کار برد و این در حالی بود که سنت صدقه دادن در قبل نیز وجود داشت و فقط آن شخص این سنت را زنده نمود (اسناد این حدیث در پاورقی آمده است)^۲.

^۱ - صحیح مسلم ۲۳۹۸ و ۶۹۷۵؛ سنن نسائی ۲۵۵۴؛ سنن ابن ماجه ۲۰۳ و ۲۰۷.

^۲ - صحیح مسلم ۲۳۹۸ و ۶۹۷۵؛ سنن نسائی ۲۵۵۴؛ السنن الصغری ۱۲۷۹؛ السنن الکبری ۷۵۳۰ و ۷۵۳۱؛ المعجم الاوسط ۴۳۸۶ و ۸۹۴۶؛ المعجم الکبیر ۲۳۱۲ و ۲۳۱۳ و ۲۳۷۴؛ سنن دارمی ۵۱۴؛ شعب الایمان ۳۳۱۹ و ۳۳۲۰؛ صحیح ابن حبان

همچنین ممکن است اموری به وجود بیاید که در زمان پیامبر ﷺ و صحابه رضی الله عنهم چنین امری وجود نداشته است و شخصی سنتی را برای آن امر، اجتهاد کند. ولی تمامی اموری که صوفیان آن را انجام می‌دهند، در زمان پیامبر ﷺ و صحابه رضی الله عنهم امکان آن وجود داشته است، ولی آنان چنین کارهایی را نکرده‌اند، به طور مثال در زمان پیامبر ﷺ و صحابه رضی الله عنهم امکان ساخت خانقاه وجود داشته است، ولی پیامبر ﷺ چنین عملی را انجام نداد و معنای ساخت خانقاه می‌شود که الله تعالی نفهمید که باید در دین خانقاه وجود داشته باشد و پیامبر ﷺ نفهمید که باید خانقاه وجود داشته باشد و این شیخ بود که فهمید باید خانقاه وجود داشته باشد^۱.

۳۳۰۸؛ مسند احمد ۱۹۱۷۴ و ۱۹۲۰۰ و ۱۹۲۰۲ و شیخ شعب

الارنوط گفته است: به شرط مسلم صحیح می‌باشد.

^۱ - این بند توسط مترجم اضافه شده است.

ای برادر عزیز! بر شماست که حق‌گرایی و جوانمردی داشته باشید و دارای محبتی پاک باشید و راهی را پیمایید که انسانهای عاقل و شریف می‌پیمایند و از رسولان و پیامبران تبعیت کنید و شما را به شدت بر حذر می‌دارم از این که راه‌های دیگری را انتخاب نمایید و قسم به الله، تمامی آنها بدعت بوده و با قرآن و سنت مخالفت می‌ورزد و عقاید فاسد و منهج‌های انحراف یافته در آن وجود دارد.

حافظ ذهبی رحمه الله درباره‌ی این راه محمدی گفته است: «راه درست، همان راه محمدی می‌باشد و آن این است که از پاکیزه‌ها استفاده شود و از لذت‌های مباح بدون آن که اسراف و وجود داشته باشند، بهره‌مندی صورت گیرد. همان گونه که الله تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا﴾ [المؤمنون: ۵۱] (ای رسولان! از پاکیزه‌ها بخورید و عمل صالح انجام دهید)

[این سخنی است که الله تعالی به رسولان فرموده است و رسولان دارای بالاترین مقامها در بین انسانها می‌باشند، پس کسی که می‌خواهد به مقام آنها نزدیک شود نیز باید همین کار را انجام دهد و از حرام نمودن روزی - های حلال - همان طور که بعضی از صوفیان انجام می‌دهند -، باید خودداری کند]. همچنین پیامبر ﷺ فرموده است: «لَكِنِّي أَصُومُ وَأُفْطِرُ وَأُصَلِّي وَأَرْقُدُ وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»^۱ (ولی من [بعضی روزها بجز روزه‌ی واجب] روزه می‌گیرم و [بعضی روزها] غذا می‌خورم و [قسمتی از شب را] نماز می‌خوانم و [قسمتی دیگر را] می‌خوابم و با زنان ازدواج می‌کنم. کسی که از سنت من روی برگرداند، از من نیست). الله تعالی برای ما در دین رهبانیت، فرقه فرقه

^۱ - صحیح بخاری (بخارایی) ۵۰۶۳؛ صحیح مسلم ۳۴۶۹؛ سنن

شدن و وصال قرار نداده است و حتی همه روزه، روزه گرفتن را نہی فرموده است. اسلام دین آسانگیری، حق‌گرایی و جوانمردی است و مسلمان تا آنجا کہ برایش ممکن است، باید از پاکیزہا بخورد. همان طور کہ اللہ تعالیٰ می‌فرماید: ﴿لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ﴾ [الطلاق: ۷] (کسی کہ توانگر است، از توانگری خود خرج نماید). همچنین زنان محبوبترین چیز نزد پیامبر ﷺ بودند^۱. همچنین گوشت، شیرینی، عسل، شربت خنک و عطر نزد پیامبر ﷺ محبوب بود و این در حالی است کہ او برترین شخص و عزیزترین آنها نزد اللہ تعالیٰ بوده است. حال اگر بنگریم کسانی را می‌یابیم کہ ذرہ‌ای علم ندارند و دست بہ زہد، گوشہ‌گیری، گرسنگی و تنہا شدن می‌نمایند، گوشت و میوہ‌ها را ترک کردہ و بہ آرد

^۱ - سنن نسائی ۳۹۳۹ و ۳۹۴۰؛ شیخ آل‌بانی این حدیث را

و تکه نانی بسنده می‌کنند. هوش و حواس خود را از دست داده و با اموری که برای انسان خطر دارد، همراه می‌شوند و از روی فشار گرسنگی و شب زنده داری چیزهایی را می‌شنوند و این در حالی است که آن صدا هیچ وجود خارجی ندارد. شیطان در درون او وارد می‌شود و خارج می‌گردد و این در حالی است که او اعتقاد پیدا می‌کند که به وصل رسیده و مورد خطاب واقع شده و بالا برده می‌شود، در نتیجه شیطان بر او قدرت می‌یابد و او را وسوسه نموده و در نتیجه‌ی آن وی به مؤمنان به چشم حقارت می‌نگرد و گناهان آن را بیان می‌دارد و به خودش به گونه‌ای می‌نگرد که به کمال واقعی رسیده است. گاهی این تا بدانجا می‌رسد که او به یارانش امر می‌کند تا اعتقاد پیدا کنند که او ولی، دارای کرامات و قدرت است و گاهی برای او شک ایجاد می‌شود و ایمان او به لرزه می‌افتد و گاهی تنهایی و

گرسنگی باعث می‌شود تا او از روی باطل چیزی را [غیر از الله تعالی] پرستش نماید و البته که این امور در دین ما ذره‌ای جایی ندارد. بلکه سلوک کامل، همان پرهیزگاری در غذا، پرهیزگاری در سخن، حفظ زبان، تلاوت قرآن با ترتیل و تدبر قلبی، خشم گرفتن بر نفس، حقیر کردن آن در برابر ذات الله تعالی، زیاد کردن روزه‌های شرعی، دوام دادن به نماز تهجد، فروتنی در برابر مسلمانان، صله‌ی رحم، جوانمردی، زیاد تبسم نمودن، انفاق کردن در حالت نداری، سخن حق و تلخ را به آرامی بیان داشتن، امر به نیکی، عفو و گذشت، روی برگرداندن از جاهلان، نگهبانی دادن با تمام توان، جهاد نمودن با دشمن، حج بیت الحرام برا بجا آوردن، خوردن چیزهای پاک و زیاد استغفار نمودن در سحر می‌باشد. این امور اوصاف اولیاء و صفت کسانی است

که محمدی می‌باشند، الله تعالی ما را در حالی بمیراند که
چنین اموری را دوست داشته باشیم».

آخرین سخن ما شکر و ستایش برای پروردگار جهانیان
می‌باشد و عاقبت برای متقیان است و دشمنی وجود
ندارد، مگر با ستمگران و سلام و سلامتی بر شما باد و
رحمت الله و برکاتش نصیب شما گردد.

مراجع:

۱. البداية والنهاية از حافظ ابن كثير.
۲. البريلوية: عقائد وتاريخ از إحسان إلهى ظهیری.
۳. سير أعلام النبلاء از حافظ ذهبی.
۴. كتاب الذيل على طبقات الحنابلة از ابن رجب حنبلی.
۵. وفيات الأعلان از ابن خلكان.